



بسم الله الرحمن الرحيم

سه شنبه ۱۶ آذر ماه ۱۳۹۵ / ۶ ربیع الاول ۱۴۳۸ / ۶ دسامبر ۲۰۱۶ / شماره ۲۰ / ۴ صفحه



امام صادق (ع) فرمود: «خداوند متعال، در سایه‌ها و دو هزار سال پیش از آفریدن بدن‌ها، بین ارواح برادری ایجاد نمود. اگر قائم ما اهل بیت قیام کند، برادری که بین آن دو در سایه‌ها برادری ایجاد شده است، ارث می‌برد و برادر متولدشده (در دنیا) ارث نمی‌برد.»
اعتقادات امامیه ص۴۸

هدیه مبارک

مهم‌ترین هدف جهاد، خارج کردن انسان از عبودیت و بندگی زمین و بندگان و منیت و هدایت او به‌سوی بندگی خداوند یکتا و اعتراف به حاکمیت خدای سبحانه‌وتعالی در دو بخش قانون گذاری و اجرا می‌باشد، که همه آن‌ها در خلیفه خدا در زمین جمع شده است. اولین مبارزه جهادی و سخن گفتن بر این قانون الهی ﴿جانشینی خدا در زمین﴾ انجام گرفت؛ و آن نخستین قانون است که معیار قبول طاعات و عبادات یا رد آن می‌باشد و جهاد حول محور آن می‌چرخد.



➡ ZAMAN_ZOHOOR

جاندار زیان‌بخش نیز می‌باشد، چراکه با این طول و درازی، احتمال این‌که جاندار در معرض آسیب قرار گیرد، بیشتر است، درحالی‌که اگر عصب کوتاه می‌بود و درازیش به‌اندازه‌ی نیاز بود، این احتمال کاهش می‌یافت. کسانی که قاتل به آفرینش یک‌باره هستند، نمی‌توانند این اشکال را به شیوه‌ای منطقی برطرف کنند، زیرا اشتباه به وجود آمده در عصب حنجره اشتباهی بزرگ است و به همین دلیل برای نقض طراحی هوشمند برای همه اندام‌ها و بخش‌های بدن و برای همه گونه‌ها کفایت می‌کند. نمی‌توان این خلل، آن‌هم در این سطح دور بودن از طراحی هوشمند را تفسیر کرد مگر این‌که عبارت از یک ارث تکاملی باشد. اما کسانی که قاتل به تکامل هستند و درعین‌حال طراحی هوشمند را قبول دارند، اگر بگویند که طراح، لاهوت مطلق است و از علم و قدرتی مطلق برخوردار می‌باشد، اشکال مزبور همچنان پابرجا و مطرح خواهد ماند، زیرا بروز نقص و ایراد در طراحی موجودات زنده، درواقع نفی‌کننده علم مطلق طراح محسوب می‌شود، ولی اگر همان چیزی را بگویند که خداوند در قرآن فرموده مبنی بر این‌که آفرینش یا طراحی و اجرای خلقت با دستان خدا یعنی به‌واسطه مخلوقات خداوند سبحان صورت پذیرفته است، در این حالت می‌توان بر ناقص بودن طراحی دلیل اقامه کرد و می‌توان بروز خطایی کوچک در طراحی در زمان آغاز تکامل را در نظر گرفت که درنتیجه تکامل گسترش‌یافته است؛ تا جایی که ارث‌بری تکامل انباشتی، به بروز خطایی آشکار در طراحی منجر گشته است.

این خود کاملاً مبین آن است که خالق اصلی و اصیل، همان الله، خداوندگار مطلق است، ولی خالق مستقیم، خداوند سبحان نیست، بلکه چنین خالقی، مخلوقاتی شایسته هستند که به‌فرمان خداوند، مسئولیت آفرینش را عهده‌دار شده‌اند و نقص خویش را در این آفرینش منعکس ساخته‌اند، زیرا تنها خود، مخلوقاتی نورانی هستند که دارای ظلمت نیز می‌باشند. تنها نوری که در آن ظلمت نیست، همان خدای سبحان (أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) است. او است که عقل اول یعنی حضرت محمد (ص) را آفرید و از او نخستین انوار را خلق کرد؛ سپس او با حول و قوه خودش آن‌ها را آن‌گونه که اراده فرموده بود، به آفرینش فرمان داد. به همین دلیل خداوند فرموده است: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَّوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) (مؤمنون، آیات ۱۲ - ۱۴)، هرآینه ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم * سپس او را نطفه‌ای در جایگاهی استوار قراردادیم * آنگاه از آن نطفه، لخته خونی آفریدیم و از آن لخته خون، پاره گوشتی و از آن پاره گوشت، استخوان‌ها آفریدیم و استخوان‌ها را با گوشت پوشانیدیم؛ سپس او را آفرینشی دیگر دادیم. درخور تعظیم است خداوند، بهترین آفرینندگان).

به مفرد و جمع در آیه فوق بنگرید: «خَلَقْنَا، جَعَلْنَاهُ، خَلَقْنَا، فَخَلَقْنَا، فَخَلَقْنَا، فَكَسَّوْنَا، أَنشَأْنَاهُ». سپس آیه بایان این مطلب که مهمی و مِسطَلِی که بر آفریننده‌های مستقیم خلق سایه افکنده، همان خداوند سبحان است، پایان می‌یابد: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ (درخور تعظیم است خداوند، بهترین آفرینندگان) همچنین خداوند، وضعیت این آفریننده‌ها را توصیف کرده است و می‌فرماید این‌ها دستان خداوند هستند؛ یعنی کسانی که خداوند «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» به‌واسطه آن‌ها اقدام به آفرینش نمود: ﴿وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ) (و آسمان را با دستانی برافراشتیم و حقاً که ما وسعت‌دهنده هستیم). (ذاریات، آیه ۴۷)

شاید برخی از آن‌ها بگویند: ممکن است برای وضعیت ستون فقرات در انسان به این شکل و نیز نقشه عصب حنجره در بدن به این صورت، فواید خاصی در مسیر تکامل یا حتی در مراحل معینی از عمر وجود داشته باشد. در حقیقت این امر حتی اگر صحیح باشد و شکی در آن راه نیابد، بازهم این مطلب را که چنین چیزهایی ارثی تاریخی تکامل بوده و نفی‌کننده آفرینش یک‌باره می‌باشد، رد نمی‌کنی.

همچنین این قضیه را که «چنین طراحی، از عالم قادر مطلق صادر نشده است» رد نمی‌کنی، چراکه می‌توان تصور کرد طراحی بهتر از آن می‌توانسته وجود داشته باشد و این خود به آن معناست که طراحی فعلی برترین و آرمانی‌ترین و کامل‌ترین نبوده است و درنتیجه از اذعان به آن‌چه خداوند در قرآن بیان فرموده مبنی بر این‌که دستان خداوند در آفرینش نقش داشته‌اند، گریزی نیست.

ادامه دارد....

کتاب عقاید اسلام: سید احمد الحسن

ناتوانی و بیماری

اشکال دیگری که خدا نا باوران مطرح می‌کنند به این شرح است:

گناه کسی که ناتوان و معلول به دنیا می‌آید چیست؟ اگر خدایی وجود داشته باشد آن خدا ستماکار است، چون این موجود را معلول خلق کرد که باعث عذاب و رنجی شدید در طول زندگی‌اش در این زمین شده به حدی که برخی از آن‌ها مرگ را هم برای خود برتر از چنین حیاتی می‌دانند.

پاسخ اشکال

مشکلات بهداشتی و پزشکی نتایجی طبیعی هستند، زیرا جسم انسان فقط یک جسم حیوانی تکامل‌یافته بر روی زمین است و ایده‌آل و مصون نیست؛ بلکه مانند هر جسم حیوانی یا گیاهی زنده دیگری بر روی زمین، تشکیل‌شده از موادی شیمیایی است و در خلال شکل‌گیری، مثلاً درنتیجه نقص ژنتیکی یا حتی بعد از شکل گرفتنش در اثر هر حادثه‌ای در معرض نقص و خلل قرار دارد. درنتیجه این اشکال هیچ معنایی ندارد، مگر این‌که گفته شود: چرا خداوند عالم را ایده آل خلق نکرده است تا این‌که وضعیتی ایده آل ایجاد کند؟ پاسخ این اشکال بسیار ساده است. جهان آفرینش دارای ظلمت و تاریکی است و نور مطلق نمی‌باشد و نقص و خلل از ملزومات ظلمت است و این امکانی حتمی و غیرقابل اجتناب است؛ پس این امر به‌خودی‌خود محال است و به همین سبب هرگز از خداوند صادر نمی‌شود. غیرممکن است که عالم مخلوق باشد و درعین‌حال نوری باشد که ظلمت در آن نباشد، زیرا نور مطلق فقط لاهوت مطلق است و درنتیجه، جهان آفرینش چیزی جز نور و ظلمت نیست و این ظلمت همواره در آن بوده است. پس ناچار باید تأثیر آن را مانند یک ظلمت بینیم و درک کنیم و این ظلمت همان نقص و عجز و تنافی و تعارضی است که ملازم باهمه عوالم مخلوق است.

اما این اشکال که حتی صرف‌نظر از حدود نقص در این عالم، طراحی ژنتیکی هم خلل و اشکالات قابل‌توجه و آشکاری دارد، پاسخش این است که:

عامل آفرینش، لاهوت مطلق نیست، بلکه عامل آفرینش این اجسام، همان مخلوقاتی هستند که لاهوت مطلق آن‌ها را آفریده است:

﴿وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ) (ذاریات، آیه ۴۷) (و آسمان را با دست‌هایی بنا نهادیم و بی‌گمان ما آن را گسترانده‌ایم).

﴿أَ وَ لَمْ نَبْرَأْ أَنتَا خَلْقَنَا لَهُمْ مَمَّا عَمَلَتْ آيِدِينَا أُنثَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ) (یس، آیه ۷۱) (آیا ندیده‌اند که به ید قدرت خویش برایشان چارپایان را آفریدیم و اکنون مالک‌شان هستند؟)

ممکن نیست که لاهوت مطلق دستانی داشته باشد که جزئی از لاهوت مطلق باشند، در این صورت لاهوت بودنش نقض می‌شد. درنتیجه دستان خدا همان خلقی است که خداوند آفریده و آن‌ها به آفرینش خلق یابین‌تر از خود مانند عالم جسمانی که موضوع اشکال فعلی است، پرداختند. این وصف بسیار شایع است؛ پس معمولاً به شخصی که به کار شخصی دیگر به نیابت از او مبادرت می‌کند می‌گویند که دست اوست و همچنان که کسی به دیگری گفته: «آنت یدی الّتی اصول بها»، یعنی تو دست من هستی که به‌وسیله آن چیزی کسب می‌کنم. رویکرد دوم: می‌توان نظریه طراحی هوشمند را به‌صورت سازگار با تکامل تلقی نمود. این رویکرد در پی آن است که از طریق ترکیب، پیچیدگی و دقت به‌کاررفته در سیستم جسم‌های زنده و اندام‌ها و بخش‌های آن ثابت کند که موجودات زنده به‌گونه‌ای هدفمند طراحی و تکامل‌یافته‌اند و به‌این‌ترتیب در پس آن‌ها خدایی وجود دارد که به دنبال رساندن آن به هدفی می‌باشد.

نواقص موجود در طراحی، اشکالی است که بر هر دو رویکرد وارد می‌شود، زیرا طراح موردنظر (خدا) از علم و قدرت مطلق برخوردار است و کسی که این‌گونه باشد قطعاً باید طراحی‌اش کامل و استوار بوده، از نواقص بزرگی همچون ضعف ستون فقرات در انسان به دور باشد. دلیل این ضعف آن است که اندام مزبور برای بدنی که دارای اتحنا است طراحی‌شده و برای جسم راست‌قامت مانند جسم انسان، ناکامل و ناقص محسوب می‌گردد. به همین دلیل بسیاری از انسان‌های موجود بر روی کره زمین حداقل در دوره‌ای از زندگی خود از دردهایی در ناحیه کمر رنج می‌برند. همچنین عصب حنجره و کشیدگی آن‌که برخی از دانشمندان کالبدشناسی تطبیقی آن را اشتباه در طراحی لقب می‌دهند، بر همین منوال می‌باشد؛ زیرا نمی‌توان آن را طرح‌ریزی‌شده برای همه گونه‌ها دانست؛ چراکه درازی عصب حنجره نه‌تنها هیچ سود واقعی به دنبال ندارد، بلکه به حال



نقد

و آن اساس، بلاء و خانه دردهاست که اگر در آن، کاستی‌های سازگار با شهوات دنیوی نبود و همچنین اگر در آن، علت همه دردها ﴿أنا﴾ ﴿منیت﴾ نبود، شیطان هم هیچ راه نفوذی بر انسان نداشت. پس با سالم نگاه‌داشتن آن، انسان سالم می‌شود و با درد آن، مریض می‌گردد و با مرگ آن می‌میرد؛ و شیطان که لعنت خدا بر او باد، آنچه در نفس انسان است را برای ضربه زدن به او بکار می‌گیرد و آن منیت یا أنا می‌باشد؛ و سلاح شیطان، نفس و منیت انسان است و نیز جایی برای فروبردن آن سلاح؛ باینکه از آنچه در دنیاست برای ضربه زدن به نفس، از طریق کمبودهای وی استفاده می‌کند.

➡ ZAMAN_ZOHOOR

وصیت رسول خدا(ص) در شب وفات



امام صادق (ع) از پدرانش... از امیرالمومنین علی ع خبر داد که رسول الله (ص) در شب وفاتش به امام علی (ع) فرمود:

”ای ابا الحسن کاغذ و دواتی بیاور. رسول الله ص وصیتش را به امام علی (ع) املاء نمود تا به جایی رسید که فرمود: یا علی بعد از من دوازده امام است و بعد از آن ها دوازده مهدی خواهد بود... تا به فرزندش (م ح م د) مستحفظ از آل محمد واگذارنماید. آن ها دوازده امام هستند و پس از آن ها دوازده مهدی خواهند بود، پس(هرگاه وفاتش رسید، وصیت و جانشینی) را به فرزندش که نخستین نزدیکان است، تسلیم می نماید. او سه نام دارد. نامی مانند نام من ونام پدرم وآن عبد الله واحمد واسم سوم مهدی است و او اولین مؤمنین است”

(ترجمه کتاب غیبت شیخ طوسی : ص ۳۰۰ ح ۱۱۱)

نسب سید احمد الحسن(ع)

سید احمدالحسن فرزند سید اسماعیل فرزند سید صالح فرزند سید حسین فرزند سید سلمان فرزند امام محمد بن الحسن العسكري علیه السلام می‌باشد. سید احمد الحسن، وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام می باشد که برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله ص بشارت تولد ایشان را دادند. و فرستاده ای از سوی حضرت عیسی ع و حضرت ایلای ع برای مسیحیان و یهودیان می باشد. ایشان دعوت الهی خود را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام در سال ۱۹۹۹ میلادی در نجف اشرف پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی علیه السلام همچون دعوت رسول الله ص به همه جهان انتشار یافت.

ایشان برای اثبات حقانیت خود به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند:

این قانون از سه اصل تشکیل می‌شود:

۱) نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله ص را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است و ۲) علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده اند و با آن همه علمای ادیان را به تحدی فرا خوانده و ۳) پرچم البیعهالله(دعوت به حاکمیت خدا)

سردبیر

نشانه‌های الهی

مکاشفه‌ها و رؤیاهای صادقه نشانه‌های الهی است؛ چرا که فقط با دستور خداوند و به خواست و مشیت خداوند سبحان و متعال صورت می‌پذیرند و انجام این‌ها را فرشتگان خدای سبحان و متعال و بندگان شایسته‌ی او عهده‌دار می‌باشند؛ کسانی که از سخن او پیشی نمی‌گیرند و تنها به فرمان او عمل می‌کنند. این نشانه‌ها، دلیل رسا و حجت باله‌ی خداوند سبحان و متعال بر بندگانش است؛ چرا که کلمات او هستند که به واسطه‌ی آنها با مردم سخن می‌گویند. کسی که اینها را تکذیب کند، خداوند سبحان و متعال را تکذیب کرده است، و این، از بزرگترین انواع کفر و تکذیب محسوب می‌گردد. خداوند متعال می‌فرماید: «سُئِرِیمُ آیَاتِنَا فی الْأَفَاقِ وَفِی أَنْفُسِیمُ حَتّٰی یَتَّبِعِنَ لَهُمْ آتَهُ الْخَقِّ» (زودا که آیات و نشانه‌های خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا برایشان آشکار شود که او حق است).

یعنی آفاق ملکوتی و ملکی و در نفس انسانی؛ تا برایشان روشن شود که او حق است؛ یعنی قیام قائم(ع) همان طور که در روایات از ائمه(ع) نقل شده است؛ چرا که مردم او را تکذیب می‌کنند و او را تصدیق نمی‌نمایند.

خداوند سبحان و متعال می‌داند که بیشتر مردم غافل‌اند و از نشانه‌های نفسانی و آفاقی روی‌گردان هستند و به همین دلیل، کفر به رسالت‌های الهی، نتیجه‌ی حتمی و محصول نهایی است که از آن گریزی نمی‌باشد. «وَإِن کَثُرَا مِنْ النَّاسِ غِنِیَ آیَاتِنَا لَافَاقُونَ» (و حال آنکه بسیاری از مردم از آیات ما غافل اند)، «وَرُحُونَا بِالْحَیَآةِ الدُّنْیَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِینَ هُمْ عَنْ آیَاتِنَا مُجَازِیُونَ» (و به زندگی دنیا خوشبود و راضی شده و به آن ارامش یافته‌اند، و آنان که از آیات ما غافل‌اند) و «وَآیَاتِنَاهُمْ آیَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُوْرِضِینَ» (آیات خویش را بر آنان رسانیدیم؛ ولی از آن روی‌گردان بودند).

در نهایت، خداوند سبحان و متعال این قومی را که به نشانه‌های نفسانی و آفاقی ایمان نمی‌آورند، تهدید می‌کند: مخصوصاً علمای گمراهی؛ کسانی که مسقط‌یافی می‌کنند و برای ابطال حجت و دلیل بودن این نشانه‌های الهی جلال می‌کنند. خداوند سبحان و متعال به آنان وعده می‌دهد: «وَالَّذِینَ سَوَّوْا فی آیَاتِنَا مُجَازِیْنَ أُولَئِکَ أَشْخَابُ الْجَحِیمِ» (و آنان که در رد آیات ما می‌کوشند و می‌خواهند ما را به عجز آورند، آنان جهنمیان هستند)، «وَالَّذِینَ یَسُوْنُ فی آیَاتِنَا مُجَازِیْنَ أُولَئِکَ فی الْعَذَابِ مُخَصَّرُونَ» (آنان که به آیات ما می‌تازند تا ما را ناتوان سازند، آنها حاضرشدگان در عذاب هستند)، «إِذَا لَهُمْ مَکْرٌ فِی آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَعَزُّ مِنْکُمْ إِنَّ مُسْلِمًا یَّحْشِیْکُمْ مَا تَکْذِبُونَ» (در آیات ما مکر و خدعه می‌کنند، بگو مکر خدا سریع‌تر است، رسولان ما خدعه‌ها و پداندبینی‌های شما را می‌پوشند) و «وَالَّذِینَ سَوَّوْا فی آیَاتِنَا مُجَازِیْنَ أُولَئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزِ أَلِیمٍ» (و آنان که به آیات ما می‌تازند تا ما را ناتوان سازند، برایشان عذابی است از بالای دردآور).

این آیات و نشانه‌ها، حجت و دلیلی قاطع و غیر قابل انکار می‌باشند؛ هم برای بینندگانشان و هم برای کسانی که به ایشان نزدیک هستند و با آنها معاشرت دارند. اگر هم برای غیر از بینندگانشان با وجود بسیار بودن‌شان، دلیل نباشد، حائل عامل نیرومندی است که آنان را به شدت تشویق می‌کند تا در مورد دعوت الهی و فرستاده‌ای که آنها را آورده است، تحقیق و جست‌وجو کنند؛ ولی متأسفانه بیشتر مردم از نشانه‌های ملکوتی غافل‌اند، تا اینکه «دَابَّةُ الْأَرْضِ» (جنبنده‌ی زمین) خروج کند و بر پیشانی آنان نشانه بگذارد که آنها به نشانه‌های خداوند کافر می‌باشند. «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُکَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ کانُوا بِآيَاتِنَا لَا یوقِنُونَ» (چون سخن بر ایشان محقق گردد، برایشان جنبنده‌ای از زمین بیرون می‌آوریم که با آنان سخن بگوید که این مردم به آیات ما یقین نمی‌آورند).

خوشا به حال کسانی که به وصیت رسول خدا (ص) جنگ زدند ، و وای به حال کسانی که به جنگ با وصیت رسول خدا (ص) دراول الزمان برخاستند و تلاش کردند که مانع آن شوند که پیامبر آن را بنویسد و گفتند که وی هذیان می گوید ، چون در آن اسم علی (ع) اول اوصیاء نوشته شده است . و وای به حال کسانی که امروز دنباله روی آنان در جنگ با وصیت هستند و دست به هر اقدام مذبحوحانه که ضمیر ناپاکشان به ارمغان می آورد ، می زنند تا به وصیت رسول خدا (ص) ضربه بزنند ؛ چون اسم احمد ، اول مهدیین در آن ذکر شده است .



➡ ZAMAN_ZOHOOR

➡ ZAMAN_ZOHOOR



الافین – علامه حلّی: ص۱۰۷) «به این خاطر که برانگیخته شدن فرستادگان برای بیان مطلبی است که مردم به آن نیازمند هستند.»(اصول السرخسی – ابوبکر السرخسی: ج۲ص۱۰۱) «فرستادن فرستادگان و فرستادن کتاب ها، برای بیان مطلبی است که فقط از سوی شارع فهمیده می شود؛ مانند وجوب نمازهای پنج گانه و راهنمایی به سوی مساله ای که عقل نمی تواند به تنهایی آن را درک نماید؛ مانند وجود به وجود آورنده قدیم. جل جلاله و عمّ نواله.»(تفسیر الاלוسی: ج۲ص۱۸۹)

۱۲.راهنمایی مردم به سوی مصالح و مفاسد واقعی و دستیابی به خوشبختی دو دنیا؛

–«همان طور که دانستی، هدف از فرستادن فرستادگان و برانگیخته شدن پیامبران، راهنمایی مردم به سوی مصالح و مفاسد واقعی است و آماده سازی مقدماتی که به واسطه آن، امکان تربیت آنان و تزکیه آنان نسبت به کمال شایسته جایگاه انسانی وجود دارد و خوشبختی دو دنیا.»(بدایة المعارف الالهیه فی شرح عقائدالامامیه – سید محسن خراسی: ج۱ص۲۵۱) «فایده فرستادن فرستادگان، به دست آوردن خوشبختی بندگان در دین و دنیا و آخرت آنان و از بین بردن بدبختی در دین و دنیا و آخرت آنان می باشد.»(تیسیر الکَریم الرحمن فی کلام المنان – عبدالرحمن بن ناصر السعدی: ص۲۲۵)

۱۳.تبلیغ:

–«شصت و یک: سخن خداوند متعال: «هُوَ الَّذِی بَعَثَ فی الْأُمِّیِّیْنَ رَسُوْلًا» «اوست که در میان مردم بی سواد ، پیامبری از خودشان برانگیخت.»، شکل استدلال این است که منظور از پرانگیخته شدن فرستادگان، تبلیغ است و به این هدف، سخن خداوند متعال: «يَتْلُوْا عَلَیْهِمْ آیَاتِهٖ وَ یُزَکِّیْهِمْ» «تا آیات او را بر آنان بخواند و آنان را [از آلودگی‌های فکری و روحی] پاکشان کند.» اشاره دارد.»(کتاب الافین – علامه حلّی: ص ۲۹۳)

–«برانگیخته شدن فرستادگان برای واسطه در تبلیغ است.»(تهذیب الاصول – تقریر بحث السید الخبئیی للسبحانی: ج۲ص۲۰۷)

۱۴.یادآوری نعمت های خداوند:

–«بنابراین هدف برانگیخته شدن پیامبران در طول تاریخ، یادآوری نعمت های خداوند سبحان به انسان است. و اینکه آنان را دعوت به مُلزم بودن به عهد فطرت نمایند. و دعوت های پیامبران پیشین را زنده نمایند.»(الامل فی تفسیر کتاب الله المنزل – شیخ ناصر مکارم الشیرازی: ج۱ص۲۹۱)

۱۵.رهبری جامعه به سوی تکامل:

–«زندگی اجتماعی انسان در دنیا، نمی تواند از رهبری جدا باشد یا از آن بی نیاز باشد؛ به این خاطر که مشخص نمودن مسیر مشخص، همیشه نیازمند رهبری است. و معمولاً راه تکامل، بدون وجود رهبری امکان پذیر نیست. این همان راز فرستادن پیامبران و انتخاب اوصیایی برای آنان است.»(همان منبع: ج ۹ ص ۶۸)

این برخی از نظراتِ مطرح شده در بیان هدف از فرستادن فرستادگان بود.

ادامه دارد....

نمی‌فرستیم.» سخن آغازین برای بیان هدف از فرستادن فرستادگان می باشد. یعنی به خاطر اطاعت آنان، ایشان را به پاداش بزرگی که برایشان آماده نموده است، بشارت می دهد. و افرادی از آنان که از او سرپیچی نمودند، به عذاب شدید انذار می دهد. گفته شده است: در دنیا به وسعت در روزی به آنان بشارت داده می شود و در آخرت با ثواب.»(فتح القدیر – شوکانی: ج۲ص۱۱۷)

۷.هدایت مردم به حق و ایمان آوردن آنان:

–«شصتم: سخن خداوند متعال: «وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسٰی الْكِتٰبَ وَ الْفُرْقٰنَ لَمَلِكُمْ تَهْتَدُوْنَ» «و [یاد کنید] هنگامی که به موسی ، کتاب و میزان جدانکنده [حق از باطل] عطا کردیم تا هدایت یابید.» از این آیه و آیات مشابه آن می فهمیم که هدف خداوند متعال از فرستادن فرستادگان و مخاطب قرار دادن با زبان رسول و قرار دادن کتاب و آیات، هدایت امت به سوی حق می باشد.»(کتاب الافلین – علامه حلّی: ص۲۵۴)

–«فرستادن فرستادگان و دادن آیات روشن به دعوت حق، برای به دست آوردن ایمان دل هاست.»(تفسیرالمیزان – سیدطباطبایی: ج۲ص۳۰۹) «هدف نهایی از فرستادن فرستادگان و فرستادن کتاب ها، هدایت مردم و باز داشتن آنان از گمراهی است. «هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُوْلَهٗ بِالْهَدٰی وَ دِیْنِ الْحَقِّ» «اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد.»(منهاج الصالحین – شیخ وحید خراسانی: ج۱ص۲۲۵)

۸.برپایی عدل و داد در میان عموم مردم:

–«ذکر اینکه هدف الهی از فرستادن فرستادگان و فرستادن کتاب ها و میزان با آنان این است که مردم، عدل را به پا دارند و در جامعه عادل زندگی نمایند...»(تفسیرالمیزان – سید طباطبایی: ج۱ص۱۹۱)

–«۹.بر پا داشتن عدل و داد توسط عموم که هدف از فرستادن فرستادگان و فرستادن کتاب هاست. «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنٰتِ وَ أَرْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتٰبَ وَ الْمِيزَانَ لِقَوْمٍ أَلْفَسْتُ» «همانا ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازوی [تسخیص حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت بر خیزند.»(منهاج الصالحین – شیخ وحید خراسانی: ج ۱ ص ۴۷۹)

–«هدف از فرستادن فرستادگان و فرستادن کتاب های آسمانی و قوانین محکم الهی را آیه شریف «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنٰتِ» «همانا ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم.» بنا نهاده است. بنابراین هدف این است که کارهای مردم با عدل بر پا شود.»(مجموعه الرسائل – شیخ لطف الله صافی: ج۲ص۴۷۲)

۹.از بین رفتن اختلاف و دشمنی ها بین بندگان:

–«دلیل ششم: عقل و نقل حکم می کنند که مصلحت در بر انگیزخته شدن فرستادگان و فرستادن کتاب ها، از بین بردن اختلاف و دشمنی های بین بندگان است تا نظام زندگی و معاد آنان کامل شود.»(فوائدالمدينة و الشواهد المکیة – محمد امین استر آبادی: ص۲۵۵)

–«قرآن هدف های بر انگیزخته شدن پیامبران را در مسائل ذیل خلاصه می کند: ۴...حکم نمودن در دشمنی ها و برطرف کردن اختلافات؛ همان طور که فرمود: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُخْشِعَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» «مردم [در ابتدای تشکیل اجتماع] گروهی واحد و یک دست بودند [و اختلاف و نزاعی در امور زندگی نداشتند [، پس [از پدید آمدن اختلاف و نزاع] خدا پیامبرانی را مژده دهنده و بیم رسان برانگیخت، و با آنان بر اساس حق کتاب نازل کرد ، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند ، داوری کند...»(عقیده الاسلامیه فی ضوء مدرسة اهل البيت(ع) – شیخ جعفر سبحانی: ص۱۲۰)

۱۰.تزکیه و تهذیب:

–«قرآن هدف های برانگیخته شدن پیامبران را در مسائل ذیل خلاصه می کند: ۲...آگاه شدن مردم از معارف و رسالات الهی و به راه تزکیه و تهذیب؛ همان طور که فرمود: «هُوَ الَّذِی بَعَثَ فی الْأُمِّیِّیْنَ رَسُوْلًا مِنْهُمْ يَتْلُوْا عَلَیْهِمْ آیَاتِهٖ وَ یُزَکِّیْهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰبَ وَ الْحِکْمَةَ» «اوست که در میان مردم بی سواد ، پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و آنان را [از آلودگی‌های فکری و روحی] پاکشان کند و به آنان کتاب و حکمت پیاموزد.»...»(همان منبع)

۱۱.آموزش و نزدیک نمودن به اطاعت:

–«سوم: علت باعث شونده فرستادن فرستادگان، اعلام خطاب خداوند متعال می باشد. به اطاعت نزدیک می شوند و از سرپیچی دور می شوند و کتاب و معانی آن را می فهمند و به مسائل مُجمل و تاویل شده و مجازات و مشترکات آن هدایت می شوند. و آنچه نمی دانستند، می داند.»(کتاب

تجاوز نمی‌کند، هر جا به آنان رسید با آنان بجنگید، زیرا کشتن آنها برای قاتل ثواب اخروی دارد» .

لازم می‌دانم متذکر شوم آنچه خوارج متمرکز شده بودند که همان منظور آنها از شعار «لا حکم الا لله» و جنبه‌های مطابقت آن با توحید مورد ادعای وهابیت است، تجزیه و تحلیل شود که در این صورت مشخص خواهد شد که اینها، همان خوارج آخرالزمان هستند.

حضرت علی(ع) آنگاه که شعار خوارج را شنید که می‌گفتند «لا حکم الا لله»، فرمود: «سخن حقی است که از آن اراده‌ی باطل شد. آری درست است، فرمانی جز فرمان خدا نیست، ولی اینها می‌گویند: زمامداری، جز برای خدا نیست، در حالی که مردم به زمامداری نیک یا بد نیازمندند، تا مؤمنان در سایه‌ی حکومت، به کار خود مشغول و کافران هم بهره‌مند شوند، و مردم در استقرار

«علت ارسال رسل»

۲/۱: هدف فرستادن نزد علماء:

همان طور که ملاحظه می کنیم، همه نظرات علما در بیان هدف فرستادن، به متون پیشین قرآن کریم استناد شده است. این مهم ترین نظراتی است که هدف فرستادن را توضیح می دهد.

۱/۲/۱-لیست سخنان:

مطلب ذیل، مهم ترین سخنان در این مساله است و در سخنان آنان به برخی از شواهد کفایت شده است:

۱.پرستش خداوند متعال:

–«نهایت هدف ها، پرستش خداوند متعال است. و این هدف اصلی از تکالیف است. بلکه (هدف) از فرستادن فرستادگان و فرستادن کتاب ها و حتی (هدف) از آفرینش عالم است.»(فقه الصادق – سید محمد صادق روحانی: ج۲ص۳۷۹)

–«آیاتی که بر این دلالت دارد که فرستادن فرستادگان و فرستادن کتاب ها، برای این است که خداوند به تنهایی پرستیده شود، واقعاً بسیار است. مانند سخن خداوند: «وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فی كُلِّ أُمَّةٍ رَسُوْلًا أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَبُوا الطَّاعُوْتَ» «و همانا در هر امتی پیامبری فرستادیم تا [اعلام کند که [خدا را بپرستید و از [طاغوت بپرهیزید.» و بقیه آیات.»(اضواء البیان – شتیقطنی: ج۲ص۱۶۹) توحید خداوند عزوجل:

–قرآن اهداف برانگیخته شدن پیامبران را در مسائل ذیل خلاصه می کند:

تقویت ریشه های توحید و از بین بردن همه انحراف ها در این زمینه؛ همان طور که قرآن می فرماید: «وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فی كُلِّ أُمَّةٍ رَسُوْلًا أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَبُوا الطَّاعُوْتَ» «و همانا در هر امتی پیامبری فرستادیم تا [اعلام کند که [خدا را بپرستید و از [پرستش [طاغوت بپرهیزید...»(عقیده الصحیحة علی ضوء مدرسة اهل البيت(ع) – شیخ جعفر سبحانی: ص۱۲۰)

–«هر فردی در قرآن مجید دقت کند و در چگونگی دعوت پیامبران(ع) تفکر نماید، می داند که منظور از فرستادن فرستادگان و فرستادن کتاب ها، متوجه نمودن آفریدگان به اقرار به توحید و مبدأ و معاد است و مسائلی به غیر از این، بیپوده است.»(تفسیر رازی: ج۱۸ص۱۳۸)

۳.اطاعت همه مردم از آنان «فرستادگان»:

–«.. هدف از فرستادن فرستادگان و برانگیختن پیامبران، اطاعت همه مردم از آنان می باشد. وقتی برخی از مردم با به کار بردن آزادی خودشان بدی کنند و از پیامبران اطاعت نکنند، سرزنش متوجه آنان است و نه هیچ فرد دیگری.»(امل فی تفسیر کتاب الله المنزل – شیخ ناصر مکارم شیرازی: ج۳ص۳۰۵)

–«خداوند متعال فرمود: «وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُوْلٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» «و هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به اذن خدا از او اطاعت شود.» آنچه در این آیه بیان شده است، این است که هدف از فرستادن فرستادگان، اطاعت و فرمان برداری از آنان است.»(اضواء علی الصحیحین – شیخ محمد صادق نجمی: ص۱۹۴)

–«هدف از فرستادن فرستادگان این است که از آنان اطاعت شود. افرادی که به سویشان فرستاده شدند، در همه مطالبی که به آن دستور داده شده اند و از آن بازداشته شدند، اطاعت شوند و اینکه آنان بزرگ داشته شوند؛ مانند بزرگ داشت فرد اطاعت کننده از اطاعت شونده.»(تیسیر الکَریم الرحمن فی کلام المنان – عبدالرحمن بن ناصر سعدی: ص۱۸۴)

۴.امتحان آفریدگان به واسطه آن ها:

–«حکمت و دلیل فرستادن فرستادگان بر آنان پنهان مانده است که همان امتحان آفریدگان و پذیرش آنان یا تصدیق فرستادگان است تا ایمان آنان از روی دقت و استدلال باشد و برای فردی که این کار را انجام دهد، ثواب به وجود بیاید و برای فردی که از آن، روی گردان شود، عقاب به وجود یابید.»(سیره الحبلیة – حبلی: ج۱ص۴۹۷)

–«برخی از آنان می گویند: خداوند، فرستادگانش را به سوی دشمنانش فرستاده است و آنان را برانگیخته است تا دوستانش را از دشمنانش تشخیص دهد.»(تفسیر السلمی – سلمی: ج۲ص۳۴)

۵.مهربانی نسبت به بندگان:

–«معنا این است: ما قرآن را فرستادیم؛ به این خاطر که شأن ما فرستادن فرستادگان به سوی بندگان –برای مهربانی نسبت به آنان – است.»(تفسیر جوامع الجامع – شیخ طبرسی: ج۳ص۳۲۱) «یعنی: قرآن را فرستادیم؛ به این خاطر که عادت ما، فرستادن فرستادگان با کتاب هایی به سوی بندگان و به خاطر مهربانی نسبت به آنان می باشد.»(تفسیر البیضاوی: ج۵ص۱۵۸)

عبربشارت و انذار دادن:

–«...فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ» «خدا پیامبرانی را مژده دهنده و بیم رسان برانگیخت.» این آیه ظاهر در این است که خداوند سبحان آنان را برای بشارت دادن و انذار دادن و فرستادن کتاب فرستاده است و این همان وحی است. تا برای مردم، اعتقاد حق و عمل حق را بیان نمایند. به عبارت دیگر برای مردم به اعتقاد حق و عمل حق. و این همان هدف خداوند سبحان در برانگیختن آنان است.»(تفسیر المیزان – سید طباطبایی: ج۲ص۱۱۷)

–«بدان که هدف از فرستادن فرستادگان، انذار گناهکاران و بشارت به اطاعت کنندگان است.»(تفسیر الرازی: ج ۲۱ ص۷۶)

–«...وَ مَا تُرْسِلِ الْمُرْسَلِیْنَ إِلَّا مُبَشِّرِیْنَ وَ مُنْذِرِیْنَ» «و پیامبران را جز مژده دهنده و بیم رسان

از خوارج دیروز تا وهابیت امروز

دلیل اصلی یا ریشه‌ی خروج خوارج بر علی بن ابی‌طالب(ع)، و بلکه خروج آنها بر اسلام جمله‌ی «لا حکم الا لله» (هیچ حکمی نیست جز حکم خدا) بود که بر زبان می‌رانندند؛ شعاری که ظاهری فریبنده ولی باطنی سیاه دارد، و فقط اعراب بادیه‌نشین نادان که سخنی را فهم نمی‌کردند، فریب آن را خوردند: «لَاغْرَابُ اَمَدٌ كَفَرًا وَتَفَاقًا وَاجْتِرًا لَا يَتْلَمَعُوْا خُدُوْدَ مَا اَنْزَلَ اللَّهُ عَلٰی رَسُوْلِهِ وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ خَبِیْرٌ» (توبه: ۹۷).عرب‌های بادیه نشین کافرتر و منافق‌تر از دیگرانند و به بی‌خبری از احکامی که خدا بر پیامبرش نازل کرده است، سزاوارترند و خدا دانا و حکیم است).

این سخن «لا حکم الا لله» که بر زبان خوارج جاری شد، البته سخنی درست و حق است و حکم تنها از آن خدا است.

عبادت ظاهری خوارج به گونه‌ای بود که ایشان جزو عابدترین مردم بودند و در مساجد و محافل بیش از همه نماز می‌خواندند.

اما در مورد جنگ کردن آنها در دفاع از عقیده‌شان، همین بس که بدانی آنها در نهروان تا حدّ مرگ قتال نمودند به طوری که فقط عدوی اندکی از آنها نجات یافت.

با این حال خوارج چیزی از (معارف و حقایق) اسلام را عارف و حتی حامل نبودند. این دو حدیث که از پیامبر خدا روایت شده است، به خوارج در اول الزمان و در آخرالزمان (وهابیون) مربوط می‌شود:

حدیث اول:

ابوسعید خدری گفته است: «نزد پیامبر خدا(ص) بودیم و آن حضرت مشغول قسمت کردن (غنایم جنگی) بودند. کسی به نام ذوالخویصره که از بنی تمیم بود نزد او آمد و گفت: ای رسول خدا به عدل رفتار کن. حضرت فرمود: وای بر تو، اگر من عدالت نداشته باشم، چه کسی می‌تواند عدل بورزد؟! اگر به عدالت رفتار نکنم، زیان‌کار و ناکام خواهم شد. عمر گفت: ای رسول خدا بگذار تا من گردنش را بزنم. حضرت فرمود: او را وا گذار، او همراهانی دارد که کسانی از شما نمازش را در مقابل نماز آنها و روزه‌اش را در مقابل روزه‌ی آنها حقیر و ناچیز می‌شمارید، قرآن می‌خواند ولی از حنجره‌شان تجاوز نمی‌کند، اینها از دین خارج می‌شوند مانند خراج شدن تیر از کمان؛ به سرنیزه‌ی خود نگاه می‌کند چیزی را نمی‌بیند، به محل داخل شدن تیر نگاه می‌کند چیزی را نمی‌یابد، به نیام مشمشیر نگاه می‌کند چیزی را پیدا نمی‌کند، به پیر تیر نگاه می‌کند چیزی در آن پیدا نمی‌شود، از محتویان درون شکمبه و از خوردن پیشی گرفته است. علامت و نشانه‌ی این گروه این است که در میان آنها مردی سیاه وجود دارد که یکی از بازو‌اش مثل پستان زن است، یا مثل قطعه گوشتی است که حرکت می‌کند. زمانی این گروه پیدا می‌شوند که مردم تفرقه و اختلاف داشته باشند.

ابوسعید گفت: شهادت می‌دهم که من این سخن را از پیامبر(ص) شنیدم، و شهادت می‌دهم که علی بن ابی‌طالب با آنها جنگید و من با او بودم. ایشان دستور داد که در پی آن مرد بگردند. جست‌وجو کردند و او را یافتند. او را آوردند و من به او نظر می‌کردم، درست همان اوصافی را داشت که پیامبر(ص) بیان فرموده بود» .

حدیث دوم درباره خوارج آخرالزمان (وهابی‌ها):

سوید بن غفله می‌گوید: علی(ع) فرمود: «هرگاه برای شما حدیثی از رسول‌الله(ص) بیان می‌کنم، ترجیح می‌دهم که از آسمان به زمین بیفتم ولی سخنی دروغ به رسول‌خدا(ص) نسبت ندهم، اما هرگاه از جانب خود یا شما سخن می‌گویم، پس همانا جنگ، فریب و خدعه است. شنیدم که پیامبر خدا(ص) می‌فرمود: در آخرالزمان قومی می‌آیند که کم سن و کم فکرن، بهترین کلام‌ها را بر زبان دارند ، از دین خارج می‌شوند مانند خراج شدن تیر از کمان، ایمانشان از حنجره‌هایشان

حکومت، زندگی کنند، به وسیله‌ی حکومت بیت المال جمع آوری می‌گردد و به کمک آن با دشمنان می‌توان مبارزه کرد. جاده‌ها امن و امان، و حق ضعیفان از نیرومندان گرفته می‌شود، نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران در امان می‌باشند».

و در روایت دیگری آمده است، چون سخن آنان را درباره‌ی حکمیّت شنید، فرمود: «منتظر حکم خدا درباره‌ی شما هستم». و نیز فرمود: «اما در حکومت پاکان، پرهیزکار به خوبی انجام وظیفه می‌کند ولی در حکومت بدکاران، ناپاک از آن بهره‌مند می‌شود تا مدتش سرآید و مرگش فرا رسد» .

معنای این شعار «لا حکم الا لله» همان حاکمیت خدا است، یعنی کسی که چنین شعاری سرمی‌دهد، باید فقط حاکمیت الهی را که در قانون الهی و حاکم تعیین شده از سوی خدا متبلور

می‌شود، پذیرا باشد. منادی این شعار باید خواهان اجرای قانون الهی و فرمانبرداری از حاکم نصب شده از سوی خدا باشد.

این است معنای «لا حکم الا لله» و خواسته‌ی کسی که چنین شعاری سر می‌دهد نیز باید همین باشد؛ ولی خوارج این شعار را برای نقض حاکمیت خدا پیش انداختند. آنها این سخن را در برابر علی(ع) که خلیفه‌ی خدا و وصیّ نصب‌شده از جانب خدا بود بالا بردند. این عده در ظاهر، امر خدا را کنار نمی‌زدند بلکه فقط از علی(ع) سرپیچی می‌نمودند ولی اگر ما در موضع‌گیری آنها دقیق شویم، آن را کاملاً مطابق با موضع‌گیری ابلیس می‌بینیم که از سجود برابر خدا سر باز نزد بلکه وی از شدت و زیادی عبادت، طاووس ملانکه لقب گرفته بود و فقط از سجده بر جانشین خدا، آدم(ع) سرپیچی نمود.

پاسخ امام علی(ع) برای نقض مراد و منظور آنها، همان چیزی بود که در صحنه جریان داشت. با وجود جامعه‌ی انسانی (مردم) وجود قانون و حاکمی که قانون را اجرا می‌کند، یک ضرورت است تا بر این اساس زندگی این جامعه سر و سامان یابد. اگر قانون الهی و حاکم «نیکوکار و متقی» که از سوی خدا به این سمّت نصب شده است پذیرفته نگردد، قطعاً نوبت به قوانین موضوعه و حاکم طاغوت (بدکار و فاجر) می‌رسد زیرا به هر حال صحنه از یکی از این دو خالی نخواهد ماند. علی(ع)می‌فرماید: «مردم الزاماً باید حاکمی داشته باشند، نیکوکار باشد و یا بدکار».

اکنون فقط می‌خواهم سه موضع‌گیری را یادآور شوم:

ابلیس لعنت الله: از سجده بر آدم(ع) سر باز زد (تذییرفت که آدم(ع) جانشین خدا، بین او و خدا واسطه شود).

خوارج: نپذیرفتند که حاکم، انسانی منصوب از سوی خدا باشد؛ می‌گفتند «لا حکم الا لله» و قصدشان آن بود که «لا اِمرَءَ الا لله» (فرمانروایی جز از آن خدا نیست) یعنی آنها نپذیرفتند که «انسان (خلیفه‌ی الله)» بین آنها و خدا واسطه شود و با این حال ادعای توحید و به کنار نهادن شرک نیز دارند!

وهابیت: آنها نمی‌پذیرند که انسان (خلیفه‌ی الله) بین آنها و خدا واسطه شود و با این حال ادعای توحید و به کنار نهادن شرک نیز دارند!

تفاوت بین این موضع‌گیری‌های سه‌گانه در چیست؟!!

اگر ما در این موضع‌گیری‌های سه‌گانه دقت کنیم، درمی‌یابیم که تطبیق نگرش خوارج با دیدگاه ابلیس شاید به توضیحی که بیان شد، نیاز داشته باشد ولی به گمانم مطابقت دادن طرز فکر وهابی‌ها با نگرش ابلیس به چنین چیزی نیاز ندارد؛ زیرا موضع‌گیری (و اعتقاد) آنها کبی برابر اصل از موضع‌گیری ابلیس است لذا اگر ما بخواهیم چیزی را توضیح دهیم، چه می‌توانیم بگوییم ؟! کتاب توحید احمد الحسن (ع)

روزگار آخر زمان:

روزگار آخرالزمان در کتاب مقدس مسیحیان و یهودیان چگونه توصیف شده است؟!

قسمت اول:

در انجیل «روزگار آخرالزمان به روزگار نوح و لوط نبی تشبیه شده است! قبل از اترانه نکاتی در مورد روزگار مردمان آن زمان به آیات زیر از سومین کتاب انجیل توجه کنید:

لوقا ۱۷: ۲۶-۳۴

و چنانکه در ایام نوح واقع شد، همانطور در زمان پسر انسان نیز خواهد بود، که می‌خوردند و می‌نوشیدند و زن و شوهر می‌گرفتند تا روزی که چون نوح داخل کشتی شد، طوفان آمده همه را هلاک ساخت.

و همچنان که در ایام لوط شد که به خوردن و آشامیدن و خرید و فروش و زراعت و عمارت مشغول می‌بودند، تا روزی که چون لوط از سدوم بیرون آمد، آتش و گوگرد از آسمان بارید و همه را هلاک ساخت.

بر همین منوال خواهد بود در روزی که پسر انسان ظاهر شود.

در آن روز هر که بر پشت‌بام باشد و اسباب او در خانه، نزول نکند تا آنها را بردارد؛ و کسی که در صحرا باشد همچنین برنگردد.

زن لوط را بیاد آورید.

هر که خواهد جان خود را برهاند، آن را هلاک خواهد کرد و هر که آن را هلاک کند آن را زنده نگاه خواهد داشت.

به شما می‌گویم در آن شب دو نفر بر یک تخت خواهند بود، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد.

از مهمترین صفات مردمان زمان نوح نبی میتوان به دنیا طلبی و دنیا دوستی، تمسخر نوح نبی در طی سال های متمادی و همچنین اندک بودن یاران واقعی وی اشاره کرد!

در آیات بالا هنگامی که در مورد مردم زمانه نوح اشاره می شود از خوردن و آشامیدن و ازدواج آنان سخن به میان می آید! یعنی زندگیشان امور دنیایی و صرف وقت برای آن بود همچنانکه امروز نیز اینگونه است! در آیات بعدی از تورات میتوان فهمید که فساد و ظلم دو عامل اصلی وقوع

عذاب در زمان نوح نبی بود! و امروز نیز ظلم و فساد در سرتاسر زمین گسترده شده است!

پیدایش ۹: ۱۳-۹

این است پیدایش نوح. نوح مردی عادل بود، و در عصر خود کامل. و نوح با خدا راه می‌رفت و نوح سه پسر آورد: سام و حام و یافث و زمین نیز بنظر خدا فاسد گردیده و زمین از ظلم پُر شده بود

و خدا زمین را دید که اینک فاسد شده است، زیرا که تمامی بشر راه خود را بر زمین فاسد کرده بودند.

و خدا به نوح گفت: «انتهای تمامی بشر به حضورم رسیده است، زیرا که زمین بسبب ایشان پر از ظلم شده است، و اینک من ایشان را با زمین هلاک خواهم ساخت.

و آیات بعد که بسیار مهم میباشند از اندک بودن نجات یافته گان زمان نوح سخن به میان آورده است!

اول پطرس ۳: ۲۰

...هنگامی که حلم خدا در ایام نوح انتظار می‌کشید، وقتی که کشتی بنا می‌شد، که در آن جماعتی قلیل یعنی هشت نفر به آب نجات یافتند!

از طرفی آیات بالا اوضاع و روزگار مردمان آخرالزمان را به زمانه لوط نبی تشبیه کرده است و کافی ست بدانیم که زمانه لوط نبی چگونه بود!

دوم پطرس ۲: ۷-۸

و لوط عادل را که از رفتار فاجرانه بی دینان رنجیده بود رهانید.

زیرا که آن مرد عادل در میانشان ساکن بوده، از آنچه می‌دید و می‌شنید، دل صالح خود را به کارهای قبیح ایشان هر روزه رنجیده می‌داشت.

و مسئله جالب توجه این است که از یک طرف روزگار آمدن پسر انسان به روزگار این دو نبی اشاره دارد و مسئله مهم تر آنکه تنها اندکی از افراد که نوح و لوط نبی بر آنها فرستاده شده بودند نجات پیدا کردند!

و این حقیقت ما را یاد این آیه از انجیل می اندازد:

متی ۲۲: ۱۴

در واقع بسیاری خوانده شده اند (دعوت شده اند) با اینحال مقدار ناچیزی انتخاب شده اند!

ادامه دارد...



عیسی علیه السلام فرمودند:
برای این به شما می
گویم که ملکوت خداوند
از شما گرفته خواهد شد و
به امتی که به ثمره آن عمل
می کند داده خواهد شد.

متی ۲۱: ۴۳



نشانه‌های ظهور

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: بعد از من بر شما زمانی خواهد آمد که در آن هیچ چیزی پنهان تر از حق و آشکارتر از باطل و بیشتر از دروغ بستن بر خدا و رسولش نخواهد بود؛ و در نزد اهل آن زمان متاعی بی‌ارزش تر از قرآن اگر تلاوت شود آن گونه که باید تلاوت شود و پرمشتری تر از آن اگر تحریف شود نخواهی یافت؛ و در سرزمین‌ها چیزی نامانوس تر از معروف (خوبی) و مانوس تر از منکر (بدی) نخواهی یافت. حاملان کتاب، کتاب را پشت سر خود انداختند و حافظان کتاب آن را فراموش کردند پس در آن زمان، قرآن و اهلش مطرود و کنار گذاشته می شوند و دو رفیق‌اند که در یک‌راه باهم، هم‌مسیرند و هیچ پناهگاهی آن‌ها را پناه نمی‌دهد؛ پس در آن زمان قرآن و اهلش در میان مردم هستند ولی نه در بین جمع‌هایشان و همراهشان، زیرا که گمراهی و هدایت یکجا جمع نمی‌شوند، مردم بر فرقه فرقه شدن و کنار گذاشتن جماعت باهم توافق کردند، گویی که آن‌ها امامان کتاب (قرآن) هستند نه اینکه کتاب، امامشان؛ پس در نزدشان باقی نخواهد ماند از آن (قرآن) جز اسمش و نمی شناسند از آن جز خط و حرکاتش را و از قبل چه بلاهایی که سر بنده‌های صالح خدا نیاوردند و راست‌گوئی‌شان را دروغ بستن بر خدا نامیدند و برای کار خیر پاداش کار شر را قرار دادند. نهج‌البلاغه: ج ۲ ص ۲۱



روح‌القدس همان: (روح طهارت یا عصمت) است؟

«اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَى وَلِيِّ أَمْرِكَ الْقَائِمِ الْمُؤَمَّلِ وَ الْعَدْلِ الْمُنْتَظَرِ وَ حَقِّهِ بِمَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَ آيِدِهِ بِرُوحِ الْقُدُسِّ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ»
«خدایا درود فرست بر ولی‌امرت، آن قائم آرزو شده، و دادگستر مورد انتظار، و او را در حمایت فرشتگان مقربت قرار ده، و به روح‌القدس تأییدش کن ای پروردگار جهانیان.»

روح‌القدس همان: (روح طهارت یا عصمت) است.

اگر بنده‌ای در نیت برای خداوند اخلاص داشته باشد و مرادش وجه الله باشد، خداوند او را دوست داشته و فرشته‌ای را مسئول او می‌گرداند که او را در هر خیر وارد و از هر شر خارج سازد و او را در مسیر مکارم اخلاق سیر می‌دهد. روح‌القدس واسطه انتقال علم به شخصی که مسئول او گردیده‌است، می‌شود. ارواح‌القدس در واقع بسیاریند و یکی نیستند و آن روحی که همراه عیسی (ع) و همراه انبیاء است، پایین‌تر از روحی است که همراه محمد و علی (ع) و فاطمه (ع) و ائمه (ع) است و این همان روح‌القدس اعظم است که جز با حضرت محمد (ص) با هیچ کس نازل نشده بود و بعد از وفات پیامبر اعظم (ص) به علی (ع) سپس به ائمه (ع) و بعد از آن‌ها به مهدیین دوازده گانه منتقل خواهد شد.

روایت است از ابی بصیر که می‌گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم: معنی این آیه چیست؟ «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» «بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم، تو پیش از این نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست. ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم، هدایت می‌کنیم.» (شوری: ۵۲) امام (ع) فرمود: «آفریده‌ای از آفریده‌های خدای عز و جل و عظیم‌تر از جبرائیل و میکائیل که همراه رسول الله (ص) بود و او را یاری و آگاهی می‌بخشید و بعد از پیامبر (ص) همراه ائمه (ع) خواهد بود.» (الکافی: ج ۱ ص ۲۷۳ ح ۱) از ابی‌بصیر روایت شده که از امام صادق (ع) پرسیدم: این فرموده خداوند به چه مناسبت: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ مِنَ أَمْرِ رَبِّي» «و از تو درباره «روح» سؤال می‌کنند. بگو: روح از فرمان پروردگار من است.» (راء: ۸۵)

فرمود: «آفریده‌ای بزرگ‌تر از جبرائیل و میکائیل است که همراه رسول الله (ص) بوده و بعد همراه ائمه (ع) خواهد بود و این روح از ملکوت است.» (الکافی: ج ۱ ص ۲۷۳ ح ۳)

روایتی از ابوحمزه وجود دارد که می‌گوید: از امام صادق (ع) درباره علم پرسیدم: که آیا علم را عالم از زبان مردان می‌آموزد یا اینکه در کتاب و نزد شماس‌ت و آن را می‌خوانید و از آن می‌آموزید؟ امام (ع) فرمود: «این امر بزرگ‌تر و واجب‌تر از آن است. آیا فرموده خداوند را نشنیده‌ای که: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» «بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم، تو پیش از این نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست. ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم، هدایت می‌کنیم.»

سپس امام (ع) فرمود: اصحاب شما در مورد این آیه چه می‌گویید؟ آیا اقرار می‌کنند که ایشان درحالی بود که نمی‌دانست کتاب و ایمان چیست؟ گفتم: فدایتان کردم نمی‌دانم چه می‌گویند. فرمود: بله زمانی بود که نمی‌دانست، کتاب و ایمان چیست تا وقتی که خداوند روحی را که در کتاب ذکر کرده به سوی او مبعوث فرمود. پس وقتی آن روح به سویش وحی فرمود، به واسطه آن از علم و فهم و ایمان آگاهی یافت، و این همان روحی است که خداوند به هر که بخواهد عطا می‌فرماید و اگر آن را به بنده‌ای عطا فرمود، فهم و درک را به او خواهد آموخت.»

پس حضرت رسول (ص) وقتی به این عالم جسمانی نزول کرد -که امتحان دوم را که بعد از امتحان اول در عالم ذر بود، سپری کند- با این جسم مادی محبوب گردید و از خود اخلاصی برای خداوند نشان داد که زمین نظیر آن را به خود ندیده بود و خداوند او را دوست داشت و روح‌القدس اعظم را وکیل او گردانید و حضرت محمد (ص) بعد از این که در رقابت و امتحان اول در عالم ذر اول پیروز شده بود، در امتحان و رقابت این دنیا پیروز گردید.

در این بحث بعد از ذکر روایات در مورد روح القدس، وظیفه آن را بیان می‌کنیم که عبارت هستند از :

۱- واسطه نقل اطلاعات از عالم بالاتر -عالم ذر- به عالم پایین‌تر که همان عالم ماده دنیاست.

۲- حفاظت از شخصی که صاحب این علم خواهد بود.

روشنگری از داستان فرزندان آدم و برادران یوسف

«وَإِذْ أَخْبَرْنَا نوحًا بِأَنَّهُ لَاقٍ إِلَىٰ يَدَيْكَ الْكُفْرَانُ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ لَمَّ يَسْمُكْ» «و آن گاه که ما نوح را خبر دادیم که تو را به دست گشایی تا مرا بکشی، من بر تو دست نکشایم که تو را بکشم؛ من از خدا که پروردگار جهانیان است می‌ترسم.» می‌خواهم که هم گناه مرا به گردن گیری و هم گناه خود را تا از دوزخیان گردی که این است پاداش ستم‌کاران * نفسش او را به کشتن برادر ملزم نمود. پس او را کشت و از زبان‌کاران گردید * خداوند کلاغی را واداشت تا زمین را بکاود و به او پیامزد که چگونه جسد برادر خود پنهان سازد. گفت: ای وای بر من، در پنهان کردن جسد برادرم از این کلاغ هم عاجز‌ترم و در زمهری پشیمانان درآمد * از این رو بر بنی‌اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس، کس دیگری را نه به قصاص قتل کسی یا ارتکاب فسادی بر روی زمین بکشد، گویی همه‌ی مردم را کشته باشد و هر کس به او حیات بخشد، چون کسی است که همه‌ی مردم را حیات بخشیده باشد و به تحقیق فرستادگان ما همراه با دلایل روشن بر آنها مبعوث شدند، سپس بسیاری از آنها همچنان بر روی زمین از حدّ خویش تجاوز می‌کردند.

خداوند از هابیل پذیرفت و صی آدم(ع) شد و از قابیل پذیرفت؛ بنابراین قابیل به هابیل حسادت ورزید و او را تهدید به قتل نمود. پاسخ هابیل اینگونه بود: «لَئِنْ سَطَّتْ إِلَىٰ يَدَيَّ لَيَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِتَاسِطٍ يَدَيَّ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» (اگر تو بر من دست گشایی تا مرا بکشی، من بر تو دست نکشایم که تو را بکشم؛ من از خدا که پروردگار جهانیان است می‌ترسم). قابیل، هابیل را به قتل رسانید و «فَاصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (پس او را کشت و از زبان‌کاران گردید) و «فَاصْبَحَ مِنَ الْنَادِمِينَ» (و در زمهری پشیمانان درآمد)؛ بنابراین هم پشیمان شد و هم زبان دید: نه ندنیایی برایش ماند و نه آخرتی.

در نظر اوصیا (ع)دنیا هیچ چیز به حساب نمی‌آید؛ چرا که دنیا در نظر خداوند به اندازه‌ی بال پشهای هم ارزش ندارد. پس مال و فرمانروایی‌شان باقی نمی‌ماند و یادشان نیز در دنیا، با از بین رفتن آن، از بین می‌رود.

چه بسیار این وضعیت (وضعیت فرزندان آدم) تکرار شده است و به همین دلیل خداوند متعال می‌فرماید: «أَتُلَّ» (بخوان)؛ یعنی به آنان بگو و برایشان بیان کن و به آنان بشناسان؛ چرا که این وضعیتی است که در هر زمان و با هر وصی تکرار می‌شود. سامری پسر خاله‌ی موسی(ع)و رهبر سپاهش می‌باشد، ولی به او حسادت می‌ورزد و او را می‌کشد؛ از این جهت که با گمراه کردن بنی‌اسرائیل، عملکرد موسی(ع) را کشته است و حتی خودش و کسانی که با او همراهی می‌کردند، خواستند هارون(ع) وصی(ع) موسی(ع) را نیز به قتل برسانند. «وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِي أَعِظْتُمُ أَنْ تَرْكَبُوا أَسْوَاقَ الْأَلْوَابِ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِئْتُمْ بِهِ الْأَعْدَاءُ وَلَا تَحْتَلِنَ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (اعراف: ۱۵۰) (چون موسی خشمگین و اندوهناک نزد قوم خود بازگشت، گفت: در غیبت من، چه به جانشینانی بودید؛ چرا بر فرمان پروردگار خود پیشی گرفتید؟! و الواح را بر زمین افکند و سر برادرش را گرفت و به سوی خود کشید. هارون گفت: ای پسر مادرم، این قوم مرا زبون یافتند و نزدیک بود مرا بکشند، مرا دشمن کام مکن و در شمار ستم‌کاران میاور).

با این حال وقتی موسی(ع) بازگشت، سامری را به قتل نرسانید؛ بلکه «قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ» (طه: ۹۷)گفت: برو، در زندگی این دنیا چنان شوی که پیوسته بگویی: به من نزدیک مشوید). گویی این دوه، هابیل و قابیل هستند؛ وضعیتی که با هر وصی تکرار می‌شود. این یهودا اسخریوطی است که می‌خواهد عیسی(ع) را به قتل برساند و او را تسلیم علمای بنی‌اسرائیل نماید. اینچنین است که همراه هر وصی، قابیل و سامری و یهودا اسخریوطی نیز دیده می‌شود. با علی(ع) عُمر را می‌بینیم که به او حسادت می‌ورزد و با کشتن عملکرد علی(ع) و غصب امامتش، او را می‌کشد. نگاه اوصیا به هدایت مردم است و اینکه خداوند را به آنان معرفی کنند؛ اما قابیل و یهودا اسخریوطی و عمرها به حکومت نگاه می‌کنند و همچنین به یاد ماندن در این دنیای فانی، که خودش با اهلش و یادش از بین رفتنی است!

«وَإِذْ أَخْبَرْنَا نوحًا بِأَنَّهُ لَاقٍ إِلَىٰ يَدَيْكَ الْكُفْرَانُ...» (و خبر راستین دو پسر آدم را برایشان بخوان)؛ یعنی همیشه برایشان بخوان. در هر زمانی، فرزندان آدم را می‌بینیم؛ وصی مظلوم پایمال‌شده که حقش غصب شده و خودش با شخصیتش کشته شده است، و قاتل ملعونی که حق وصی را غصب می‌کند؛ در حالی که بند نمی‌گیرند، بلکه غفلت و جهالت همچنان ادامه دارد. «يَكْفُرُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (روم: ۷) (انان به ظاهری از زندگانی دنیا آگاهند و از آخرت بی‌خبرند).

وضعیت یوسف(ع) و برادرانش نیز این چنین است. «قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنَّ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ» (یوسف: ۱۳). (گفت: اگر او را ببرید، غمگین می‌شوم و می‌ترسم که از او غافل شوید و گرگ او را بخورد). «مَنْ أَجَلُ ذَلِكَ كَيْتَبًا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (از این رو بر بنی‌اسرائیل مقرر داشتیم): بنی‌اسرائیل، همان فرزندان یعقوب (ع) و ذریه‌اش، و منظور از آنان در اینجا، اوصیا(ع) می‌باشند؛ و در این امت، منظور آل محمد(ع) هستند که بر جهانیان برتری داده شده‌اند. «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا بِعِمَّتِي الَّتِي أَوْفَيْتُكُمْ وَأَنَّىٰ فَضْلَتُكُمْ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ» (بقره: ۴۷) (ای بنی اسرائیل، به یاد بیاورید نعمتی را که بر شما ارزانی داشتیم و شما را بر جهانیان برتری دادم). «كَيْتَبًا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ» «بر بنی‌اسرائیل مقرر داشتیم»: یعنی بر اوصیا «أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» (که هر کس، کس دیگری را نه به قصاص قتل کسی یا ارتکاب فسادی بر روی زمین بکشد، گویی همه‌ی مردم را کشته باشد)؛ یعنی کسی که یک وصی را بکشد، همه‌ی مردم را کشته است؛ چرا که وصی و پیامبر، پدر و رهبر و امام این امت می‌باشد. کسی که خود امام یا شخصیت امام را می‌کشد، امتی را کشته است؛ چرا که باعث گمراهی و انحراف آنها می‌شود. کسی که وصی یا پیامبری را یاری دهد و فرمان او را آشکار، و او را یاری، و امرش را برای مردم بیان کند «وَمَنْ أَخْيَاها فَكَأَنَّمَا أَخْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (و هر کس به او حیات بخشد، چون کسی است که همه‌ی مردم را حیات بخشیده باشد).

فرستادگان (ع) ببنات و دلایل روشن آوردند و با این حال مردم آنان را کشتند خودشان و شخصیت‌هایشان- و از هر زیاده‌خواه متکبر ملعونی که خود را متناسب به جایگاه و مقام اوصیاء می‌داند، پیروی نمودند؛ کسانی مانند سامری و امثال او «وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» (و به تحقیق فرستادگان ما همراه با دلایل روشن بر آنها مبعوث شدند، سپس بسیاری از آنها همچنان بر روی زمین از حدّ خویش تجاوز می‌کردند). وضعیت وصی امام مهدی(ع) نیز اینچنین است؛ کسی که او را حیات بخشد، گویی همه‌ی مردم را زندگی بخشیده است؛ تمام مردم زمین را؛ چرا که او برانگیخته شده است تا همه‌ی مردم زمین را هدایت نماید. «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا» (فتح: ۲۸) (او کسی است که فرستادش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن دین را بر همه‌ی ادیان پیروز گرداند و خدا شهادت را کافی است). بنابراین کسی که وصی امام مهدی(ع) را به قتل برساند، گویی همه‌ی مردم را کشته است؛ گویی محمد، علی، فاطمه، امامان، پیامبران، اوصیا، فرستادگان (ع) را کشته است!



صفحه رسمی مکتب نجف به زبان فارسی

Facebook.com/AlnajafAlashraf313

تاکتار رسمی عتبات زمان طاهری

Telegram.me/Zaman_Zohoor

روم رسمی انصار امام مهدی(ع) در پالتاک

Asia and Pacific→iran→il Ansar Emam Mahdi 10313 il

Find us on facebook.

@

e

Telegram

W

مایت رسمی انصار امام مهدی(ع) به زبان فارسی

Https://Almahdyyoon.Co

مایت رسمی عتبات زمان طاهری

Www.Zamanezohoor.Com